

جنگ و استراتژی شکست خورده

چند سال است که اختلاف میان جمهوری اسلامی و آمریکا بالا گرفته است، از یکسو حاکم شدن جناح به اصطلاح راست حکومت که بیشتر خواهان سهم خواهی در منطقه و برچمدار شدن بنیادگرایی اسلامی است در تقابل با منافع آمریکا اینجا و آنجا خود را نشان داده است در فلسطین، عراق، افغانستان و سومالی اما آنچه این تضاد را باز هم تشدید نموده مسئله تکنولوژی هسته ای و میلیاردها دلار هزینه ایست که دولت ایران بر این در چند سال گذشته انجام داده است این مسئله در تناقض با بارامترهای بین المللی و توازن قوای دنیای سرمایه داری بوده و بر همین مبنا آمریکا و دولتهای غربی فشار مضاعفی را بر جمهوری اسلامی اعمال نموده اند تا این حکومت را وادار به عقب نشینی نمایند

روش غرب و در راس آن آمریکا در همه این سالها از طریق اقتصادی و دیپلماتیک به همراه چاشنی تهدید نظامی بوده است در این کشاکش گاه يك وجه این فشارها کمرنگ و گاه وجه دیگری پر رنگ شده است اما بطور کلی سیاست غرب در برخورد با جمهوری اسلامی از این روش خارج نشده است.

جمهوری اسلامی نیز با تمام توان خود برای فشار آوردن به غرب و آمریکا از طریق بحران سازی در عراق، فلسطین و افغانستان وارد عمل شده در این راستا جمهوری اسلامی با باج دهی کلان به کشورهای روسیه و چین که در چند سال گذشته با بستن قراردادهای یکجانبه میلیاردها دلار به جیب آنها سرازیر نموده است از برخوردهای بینابینی و یا خودداری آنها در برخورد شدید "جامعه بین الملل" با خود بهره برده است.

اما در همه این سالها بحث بر سر چشم انداز این بحران و کشاکش میان احزاب سیاسی اپوزیسیون داغ بوده و بسیاری بر این باورند که با شدت یافتن تضادها که در چند سال گذشته بر سر مسئله هسته ای وجود داشته در نهایت سرانجامی جز جنگ وجود ندارد در این رابطه بارها مذاکرات جمهوری اسلامی و غرب به بن بست رسیده و دولت ایران عقب نشینی قابل قبولی از زاویه منافع قدرتها ی غربی انجام نداده است بر همین مبنا بسیاری بر این باور بوده و هستند که جنگ اجتناب ناپذیر است و باید خود را برای شرایط و دوران جنکی آماده کنیم .

اگر طیف احزاب راست را کنار بگذاریم اکثریت احزاب چپ از حزب کمونیست کارگری، حکمتیستها، اتحاد کمونیسم کارگری، اتحادیه کمونیستها و از جمله نظریه پردازان این بحث بوده اند و استراتژی سرنگونی را بر این مبنا و در شرایط جنگی ترسیم نموده اند، بارها اعلام کرده اند که در آینده بسیار نزدیک حمله آمریکا انجام خواهد شد و پیامدهای آنرا بررسی اما قبل از آنکه به پیامدهایی که آنها پیش بینی نمودند بپردازیم ضروری است بحث چشم انداز جنگ را بررسی نماییم و ببینیم آیا همه حقایق و واقعیتها در تحلیل این نظریه پردازان در نظر گرفته شده یا نه؟

شرایط حمله به افغانستان و عراق در مقایسه با ایران واقعیتهایی را آشکار می کند که مسئله ای بسیار با اهمیت هستند، قدرتهایی که در افغانستان و عراق (طالبان و حکومت صدام) در تضاد با منافع غرب قرار گرفته بودند در حالی مورد حمله قرار گرفتند که زمینه مساعدی برای آن وجود داشت. منظور از زمینه مساعد سطح مبارزه طبقاتی و توازن قوا ی موجود می باشد در افغانستان و عراق با وجود تمام ویژگی ها و تفاوتها بطور میرهنی می شد دید که مبارزه طبقاتی از سطح ابتدایی و پایینی بر خوردار بوده، در هر دو کشور نیروهای قومی سنتی و منطقه ای

بسیار پر رنگتر از مبارزه طبقاتی توده ها بودند طبقه کارگر در عراق و افغانستان پیشروی قابل ملاحظه ای نداشته و با توجه به این واقعیت سرنوشتی حکومتها ی طالبان و صدام بر آمد طبقات فرودست را نمی توانست در مقیاس وسیعی بوجود بیاورد.

هر چند که تداوم اشغال کشورهای عراق و افغانستان نیز شدیداً برای آمریکا و متحدینش چالش ایجاد نموده اما این چالش بیشتر بر پایه تضادها با نیروهای مرتجع داخلی در آن کشورها استوار است و نه بر پایه مبارزه مستقل طبقه کارگر و دیگر توده ها. شرایط اجتماعی در ایران با کشورهای مثل افغانستان و عراق بسیار متفاوت بوده و هست مبارزه طبقاتی در ایران طی چند دهه گذشته به مدارج بالاتری به نسبت کشورهای اشغال شده عراق و افغانستان رسیده و طبقه کارگر تحرك و مبارزه ای به مراتب بیشتر داشته و دارد و تاریخ جنبش کارگری در ایران قابل مقایسه با کشورهای ذکر شده نیست. گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری ایران هر چند ضعیف است اما حضور دارد و این واقعیتی خطرناک برای منافع سرمایه داری جهانی است. در يك شرایط جنکی و در نهایت اشغال و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی واقعیتهای فوق به سرعت بر آمد می کنند و در نتیجه مبارزه طبقاتی به شدت رشد می یابد، نیروهای ارتجاعی در ایران از بتانسیل های به مراتب کمتری نسبت به عراق و افغانستان برخوردارند و در نتیجه تضادها بیشتر بشکل طبقاتی بروز می کنند و این چیزی نیست که امپریالیستها غرب به دنبال آنند در چنین شرایطی مهار طبقه کارگر و دیگر توده ها به مراتب سخت تر خواهد بود و جامعه بسرعت به سمت فضای انقلابی پیش خواهد رفت همه می دانند که توده ها مثل سالهای دهه 60 در جنگ ارتجاعی شرکت نخواهند کرد و وضعیت کاملاً متفاوت خواهد بود. در کردستان ایران شرایط همانند کردستان عراق نیست تا احزاب سیاسی مردم کردستان را به حراج بگذارند و با آن تجارت کنند بلکه کومه له يك نیروی قوی سوسیالیستی است که ریشه در طبقه کارگر کردستان دارد. همه اینها واقعیتهای هستند که حاکمان آمریکا و غرب بر آنها کاملاً اشراف دارند و نتایج آنها در محاسبات خود بر پایه این واقعیتهای برای تامین منافعشان حرکت میکنند. آنها بخوبی می دانند که با بر آمد جنبش نه تنها ایران بلکه منطقه را دچار چالش می کنند.

از طرف دیگر فعلاً بهترین گزینه برای سرکوب جنبش توده ها جمهوری اسلامی است و هر حرکت و شرایطی که این رژیم را به زیر بکشد ممکن نیست بتواند همچون وضعیت جمهوری اسلامی به حیاتش ادامه دهد و سرکوب و کشتار وسیع را در دستور کار قرار دهد چرا که بعد از سالها مبارزه و کشاکش طبقاتی در ایران توده ها به راحتی تن به دیکتاتوری دیگری نخواهند داد. احزاب و گروههای سیاسی که نظریه پرداز چشم انداز جنگ بوده و هستند به دو دسته تقسیم می شوند اول گرایش پوپولیستی طرفدار تضاد خلق و امپریالیسم و دوم گرایش که موسوم به احزاب کمونیسم کارگری است و همواره شیور تعرض را دمیده اند را شامل می شود طرفداران تضاد خلق و امپریالیسم از مرتضی محیط گرفته تا ما نئیستها تهدید و تضادهای دو جانبه جمهوری اسلامی و آمریکا را بهترین زمینه برای طرح مجدد نظریه مرده خلق و امپریالیسم می بینند. اینها که همیشه تضاد کار و سرمایه را مشروط به حل تضاد خلق و امپریالیسم می کنند در چند دهه اخیر و بعد از انقلاب 57 که تضاد کار و سرمایه هر روز بیشتر خود را در کشاکشهای طبقاتی نشان داده به حاشیه رفتند، اما مجدداً با رشد تضادها جمهوری اسلامی و آمریکا شرایط را برای تبلیغ تضاد خلق و امپریالیسم و در واقع دور کردن کارگران از مبارزه علیه سرمایه داری مساعد دیده اند. آنها با این نظریه که حمله امپریالیستها حتمی است در واقع می گویند که تضاد کار و سرمایه را فراموش کنیم و به جنگ امپریالیسم با ایران بپردازیم.

براین مبنا این دیدگاه‌ها ضرورت ایجاد می‌کند که هر چه بیشتر خطر جنگ را عمده‌کنند و بر حتمی بودن آن تاکید کنند و ضرورت سازماندهی در شرایط جنگی و ایجاد کمیته‌های نظامی را با رنگ و لعاب و از گاه کوه ساختن تبلیغ نمایند. واقعا اگر این فضای جنگی را تبلیغ ننمایند دیگر چه چیزی از تضاد خلق و امپریالیسم باقی می‌ماند.

اما دسته دیگر یعنی احزاب چند گانه کمونیسم کارگری که سالها است سرنگونی رژیم را در دستور روز قرار داده‌اند و با نظریه‌های کودتایی استراتژی کسب قدرت را دارند و همواره بیش از ده سال است که شرایط را انقلابی ارزیابی می‌کنند با روشن شدن منطبق نبودن نظریاتشان با واقعیت مبارزه جاری طبقاتی جنگ را بعوان نقطه تحقق نظریه شان قرار داده‌اند تا توجیهی برای آنچه می‌گفتند بوجود آید.

اگر ممکن نشد آنگونه که منصور حکمت می‌گفت قدرت را با همراه کردن 3 تا 5 درصد مردم ایران گرفت و یا اگر نمی‌شود با 10 هزار نفر کاخ رفسنجانی و خامنه‌ای را تسخیر کرد (آنگونه که کورش مدرسی می‌گفت) با ترسیم فضای جنگی و غیر واقعی می‌توان آنرا به خورد هواداران داد.

در واقع آنها استراتژی خود را که بر مبنای کسب قدرت به نیابت از طبقه کارگر با حزبی کوچک بود را شکست خورده دیدند و در چند سال گذشته بر مبنای طراحی بحث وقوع جنگ جمهوری اسلامی و آمریکا بحث شان را در اتاق انتظار نگهداشتند تا چند صباحی دیگر این استراتژی دوام بیاورد و بیش از این غیر واقعی بودن آن آشکار نگردد. هر چند سیاست امپریالیسم غربی در بر خورد با ایران همواره فشار اقتصادی و تهدید را دنبال نموده است اما نظریه پردازان استراتژی سرنگونی را در شرایط جنگی طراحی کردند و همواره واقعیات را بگونه‌ای دیگر و در راستای وقوع جنگ نشان دادند اما با گذشت زمان بیش از قبل واقعیات بر ملا شده و حتی سازمانهای اطلاعاتی آمریکا با بیان اینکه در حال حاضر جمهوری اسلامی به سوی ساخت سلاح اتمی نمی‌رود آب پاکی را بر روی دست احزاب چند گانه کمونیسم کارگری ریخت و آنها را شدیداً دچار تناقض و سردرگمی نموده است.

اما گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری هرگز استراتژی خود را بر مبنای توهم سازی نسبت به وقوع جنگ و سرنگونی در این شرایط تعیین ننمودند و آنرا خارج از مدار مبارزه طبقاتی جاری ارزیابی نموده و می‌نمایند احزاب مارکسیست بخوبی می‌دانند با نظریات کودتایی نمی‌توان طبقه کارگر را بقدرت رساند و انقلاب در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است لذا فضای مجازی وقوع جنگ را تبلیغ ننموده و فقط تهدیدهایی که فضا سازی نموده‌اند را محکوم و افشا کرده‌اند.

لنا

دیماه 86